

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3548

عروج خان کنگرانی

مکتبہ



مکتبہ

در مطبعہ بوستان العاشقین و نوری طبع



[illegible]

ضمیمہ دو کز ولی ریح کا ویش  
تربان دہ بگفتن گرم و چالاک  
در یکدانه گر کشت فشانم  
روائی و دستاع کا سد م را  
کرامت کن احمدی چند جامی

بود صد چشمه معنی در تراوش  
کش از گرمی شود آتش غضبناک  
بد به گنجی کنان به به فشانم  
به انصاف آشنا کن حاسد من را  
جی آرام سوز و درد ناس

که چون لب جر و سنج سناغز آید  
فغان نوشش نوش از غم بر آید

بنام ان حکیم مصلحت کار  
که در صبا زندستان منتقم  
در آبی عقل حکمت آموز  
گش لب در تسلسل بکشاید  
که از دورش در اندازد گرداب  
هر سولیش دواندست لیلی  
همی تازد همه خیم و همه گوش  
چنان از حیرتش آفته کند مست  
بنام ان درون سوز بر و آن رخ

قدم لغزان عقل پیش بردار  
جو اهر از فردوستان نفقن  
که گردش کی را گوهر افروز  
که چون دیوانگان زنجیر خایه  
که بیوج دیوار افشانند اسباب  
نه ایلی را بیا بدنی تسلی  
نزداید هر قدم در چشمه گوش  
که بالیاسیت گوئی دست بر دست  
کشاد آموز مفتاح در گنج

ادب دوست یار و چاره نادر و









۱  
 اگر کسی سبب از دست نبرد  
 تا زمانی که جبین از دست نبرد  
 در آنکس که در خواب خوابید  
 صبا از شانه بود و در خواب خوابید  
 زینبالی خود را در خواب خوابید  
 صبا از شانه بود و در خواب خوابید  
 زینبالی خود را در خواب خوابید

چمن مشتاق شیرین بود و باران چراغ برق کشتی شاخ عتاب که بالین زهر با آن یاسمین بود صبا شامی سیکرد و میگشت گلش را خواب در شبنم کرده شاداب از شوخی رنگش با خواب در جنگ گلی بستی لطف گاه کشته می داد شکر خواب صبحش تلخ میکرد مقیم تا بدم در محن باغش که هر گل صد گریه را زنده چاک بیک عطسه تنی شد حشمت از خواب سراپا همچو چشم خویش محسوس هوای ابر دید و گشت گل به بیداری چمن میدید در خواب نسیم باغ وحی چون روح صفت همانا ترک آسایش صوابیت	تنق می نسبت ابرو به باران شکم بر سر و سودی ابرو سیراب زمین طناز و گردن عشقین بود عروسی در عروسی دشت در شربت مبدان از شیرین در شکر خواب شکو عشق کرده به بار خواب که تنگ نهی در خواب و که بیدار بودی صبا بوی گلش دادی ره آورد نسیم باغ گفنی در دما غش گلی در گلش آرام مست و چالاک ربوای گل در آمد عطسه در تاب بیاض چشم گلگون چهره پر نور ز رنگس دور کرد از شفته سنبلی ز ما و حیلوه گمانی سیراب بیدل گفتا که هنگام صبحست هوای ابر و چشم آفتا نسبت
--	---

چنانچه چایک بران نیست و نیست  
 که دلش را عیان دیدم و یافت  
 پستانان خواب آلود و خنجر  
 پیشان رویی از دیک که دور  
 چنین رفتن از دیک باغی  
 هنوز که از عطرش دماغی  
 بتودی از برون دیوار گلشن  
 بزرگ جاده قانوس رون  
 بستی خالی از چرخه

تا زمانی که جبین از دست نبرد  
 در آنکس که در خواب خوابید  
 صبا از شانه بود و در خواب خوابید  
 زینبالی خود را در خواب خوابید  
 صبا از شانه بود و در خواب خوابید  
 زینبالی خود را در خواب خوابید



دوی ویرگی از راه بر دشت  
 میبارد زلف سبیل شایه گلشن  
 ولی در راه ماند ازیم و زین  
 خیال ز یاد استقبال بولین  
 بر بوی جویه ازین پیغم غار  
 باز کردی در این کجایم  
 جونی از این کجایم

نه اینجا بار طاعت و نی تراغ  
 بگویش کسید در شکست  
 که در باغ التل افتاد است از در  
 و گردن شکسته چون او خجل کسیت  
 چو آید خصلوتی من نه طاعت دار  
 بگیسیدش که بولی ما و به باز  
 نیاید تا غضب بر خیزد از راه  
 نشیند تا لاجا بهت در کشاید  
 روان شد همچو آب زندگانی  
 که از رشک زمین گشت آسمان را  
 گران میرفت و است تمام میکرد  
 نقالش غنچه او دستش صبا شد  
 گذشت از تارک سر و چمن نوره  
 حلاوت داد لحن بانه پلان را  
 که رنگ گل شکست و تازه شد  
 تبسم در دهان غنچه شد آب

بگفت این حسرت نگاهست بی باغ  
 اگر جور آید این دروازه سبت  
 گر آید یا غلبان گویند می سوز  
 خیال من گر آید آشنا نیست  
 نسیم ز در آید بی ز دیوار  
 و گر بیرون شتابد باد غماز  
 گر آید نامه آور مرغی از شاه  
 و گر از بیتون پیغامی آید  
 بچو لعلش سیر گشت از در رفتن  
 روش داد اینجا من سرور و ان با  
 خند ز آسیب ننگ نام میکرد  
 دلش از بنده نامحرم رها شد  
 نقاب از روی خود چون کرد مجور  
 خوش امانت سر و بوستان را  
 چنان گلشن برخشید بهر در شد  
 رشک خنده آن لعل شاد آب

بهر دلیلی که بگویند بخت  
 بخت را بیل میگرد بخت  
 بهر سویی چو بیلان رشک بولی  
 مثال بی شکست از موج بولی  
 بهر دلیلی که بگویند بخت  
 بخت را بیل میگرد بخت  
 بهر سویی چو بیلان رشک بولی  
 مثال بی شکست از موج بولی  
 بهر دلیلی که بگویند بخت  
 بخت را بیل میگرد بخت  
 بهر سویی چو بیلان رشک بولی  
 مثال بی شکست از موج بولی

بهر دلیلی که بگویند بخت  
 بخت را بیل میگرد بخت  
 بهر سویی چو بیلان رشک بولی  
 مثال بی شکست از موج بولی  
 بهر دلیلی که بگویند بخت  
 بخت را بیل میگرد بخت  
 بهر سویی چو بیلان رشک بولی  
 مثال بی شکست از موج بولی



[illegible]









بی خود ازین عالم بپوشان  
 لکمی دارد و موی زلفان  
 لکمی بپوشد و از سر  
 لکمی بپوشد و از سر  
 بی خود ازین عالم بپوشان  
 لکمی دارد و موی زلفان  
 لکمی بپوشد و از سر  
 لکمی بپوشد و از سر

دعائی ماکه شهبازی زهرناگ است	قبولش باد اگر چه قهرناگ است
صلاح خویش در تلخی مدا باد	در شیرین تلخی گوی نگذرا ناد
چو این مکتوب مردم کم برآید است	به پیش نامه برافکنند و برخاست
که راز ما به مکتوب است نامیت	
بد و پیغام مانع از دعا نیست	
کی گفته از مانی آتش آهنگ	صنم بر میتر استید از یکی سنگ
یکی گفتش ازین بعلیل تراشی	عجب دارم اگر تا دم نباشی
بگفتا آنکه محتاجم بجو دشش	صفائی چه میدی بخشد سجودش
چراغ سوختنت آتش طور	بود ز خوشتش حبت را نور و نور
بگفت این گفت و گوی از یکا است	تقائهای خداوند جهانست
ز بی نادان و ابله کان تو باشی	خداوند جهان بر میتر است
بگفتانی ندانی غفلت از رفتن	تسل میتر اشمنی خداوند
عجب رویت بی آرام بودن	بدان بودن دوائی از مودن
دوائی درد بی آرامی است این	انیس خلوت ناکامیت این
چون نتوانم بدست آورد آب	نمالم تشنه آب که سدا ب
چون نتوانم بدست این جنس در کار	حجارتش خود و پیرا بنود خسرار

همان مادی نگارستان بین کرد  
 فلک صد و نیت انگار بین کرد  
 چنان طوفان افتاد از قفس  
 که میسر و موج شهرت بین کرد  
 که باورد داشت با آن ناز و نیک  
 که بر تابد بهمان مادی بپیشین  
 بپشت گفتند نزد یکان درگاه  
 که حاجت و غش باد اسای شاه  
 مراد مرد و گوشت ده زین باد  
 بپشت گفتند در آستان باد  
 که باورد و راز از آبنا  
 که باورد و راز از آبنا  
 که باورد و راز از آبنا  
 که باورد و راز از آبنا

بی خود ازین عالم بپوشان  
 لکمی دارد و موی زلفان  
 لکمی بپوشد و از سر  
 لکمی بپوشد و از سر  
 بی خود ازین عالم بپوشان  
 لکمی دارد و موی زلفان  
 لکمی بپوشد و از سر  
 لکمی بپوشد و از سر



۱۰۰

دیوان قدسی

یہ دیوان فصاحت و عفو ان جسکی تلاش بیشتر قدردانان عالی وقار و ناظرین اولوالعبار کو بہت سے متواتر افادات زمانہ سیر ہو کہ دستیاب ہو اندانہ نظر خواندگان کو ناگون و ترقی علوم و فنون بشکر اشاعت کی ورنہ ہوتی ایسے ہی نظام و سستی والا کلام ہمارے مطبع میں چھپ رہا ہے یقین ہے کہ بہت جلد اتمام کو پہونچے اگر کسی صاحب کو خریداری اسکی منظور ہو تو براہ مہربانی بہکو مطلع فرمائیں فقط قیمت فی جلد ۱۰ روپے

رزم دلا را با چهل بند گونم بچرخان لب لب  
 چشم خون در استقین و اشک طوفان لب لب  
 با و صبا گر کین ز درار گویی تو سوختم  
 از هم چه احتیای دل در زید پیکان لب لب  
 غنچه گریه و تانند لویی تو پنهان لب لب  
 نازم خدنگ غمره را که زنت آزاد او  
 فاصده از کوی او تا در زنتار مقدس لب لب  
 با و فاضل شکایت دیدم بیرون دو دو لب لب  
 بی قع رعاض بر فغن کعبه می تم لجا و دان  
 بخت مرا از تیرگی صبح و فراق شام غم لب لب  
 پیر درده چون طفل تیمار کن کنار لب لب

زردیر گبران میرسم پانینا شایستگی

قدیمی ندانم چون شود سودای مار و خرباز

او جنس آزمایش بکف نقد عصیان در عمل

۱۱ چھوٹی کمال مالک بنیم





THE **RESERVED** 1915



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

---

۲۲۵		۱۹۱۵۵۱۲	
۲۲۵		۱۹۱۵۵۱۲	
۳۵۳		۱۹۱۵۵۱۲	
فهرست کتب			
Date	No.	Date	No.
۱۳۵۲	۳۵۳		
۱۳۵۲	۳۵۳		